

حسین پورکوییر، قاری و مؤذن حرم امام رضا^(ع)
مهم‌ترین افتخار زندگی‌اش را تربیت نسل جدید قاریان می‌داند

قاری بین‌المللی در حلقه‌های صمیمی محلی



وقتی از مسجد حرف می‌زند، به سال‌ها قبل برمی‌گردد؛ به روزهایی که در میان مسجدی‌ها بزرگ شد. او می‌گوید: آن زمان مسجد حتی سقف نداشت. مردم فرش و موکت را از خانه‌هایشان می‌آوردند و روی زمین خاکی و سنگلاخ پهن می‌کردند تا نماز جماعت و مراسم برگزار شود. باین حال، کمبود امکانات چیزی از شور و حال آن روزها کم نمی‌کرد.

حسین آقا از شب‌هایی می‌گوید که همراه پدر و مادرش به مسجد می‌آمد؛ شب‌هایی که هنوز تصویرشان را به وضوح در ذهن دارد و می‌گوید: صدای آرام قاری مسجد در فضا می‌پیچید و من در حالی که به آسمان پرستاره بالای سرم نگاه می‌کردم، به تلاوت گوش می‌دادم.

به باور خودش، همان شب‌ها بود که نخستین جرعه‌های انس با قرآن در دلش زده شد؛ جرعه‌ای که سال‌ها بعد مسیر زندگی‌اش را شکل داد؛ «چند سال بعد، در سال ۱۳۷۶، مسیر قرآنی‌ام جدی‌تر شد. در همین مسجد و زیر نظر استاد محمد حسن دخت مشهدی در جلسات حرفه‌ای قرآن شرکت کردم. همیشه از آن روزها به عنوان دوره‌ای پر از تلاش و ممارست یاد می‌کنم؛ حدود پنج‌ساله که پیوسته تمرین کردم تا بتوانم قدمی در مسیر قرائت بردارم. باین حال، آنچه بیش از آموزش‌ها در ذهنم مانده است، شیوه برخورد استادانم با نوجوانان بود.»



او از جلساتی یاد می‌کند که با امکاناتی ساده برگزار می‌شد اما سرشار از صمیمیت بود؛ جلساتی که گاهی تشویق بچه‌ها به یک بسته خوراکی خلاصه می‌شد، اما همان تشویق‌های کوچک انگیزه‌های بزرگی می‌ساخت. او تعریف می‌کند: همان تلاش‌ها کم‌نتیجه داد. ابتدا به عنوان قاری و مؤذن مسجد شناخته شدم و بعدها حضورم در مسابقات استانی و کشوری، مسیر تازه‌ای را پیش رویم گشود. کسب رتبه در این مسابقات باعث شد به حرم مطهر امام رضا^(ع) راه پیدا کنم و از سال ۱۳۷۹ به عنوان قاری و مؤذن فعالیت خود را آغاز کردم.

وقتی از حرم حرف می‌زند، لحنش تغییر می‌کند. می‌گوید: هنوز هم سه‌شنبه‌شب‌ها برای مؤذنی در رواق امام خمینی^(ع) حاضر می‌شوم و برای رسیدن آن شب‌ها لحظه‌شماری می‌کنم.

به گفته خودش، بهترین لحظات زندگی‌اش همان دقایقی است که در فضای حرم اذان می‌گوید؛ لحظاتی که احساس می‌کند همه خستگی‌های دنیا از وجودش دور می‌شود.



دوم نیز در سال ۱۳۹۶ این توفیق نصیبش شد؛ دیداری که به گفته خودش پس از سال‌ها انتظار و دل‌تنگی، خاطره‌ای ماندگار را برایش زنده کرد.



داستان جلد

سال‌ها تمرین
پیوسته

افتخار قرائت در
حرم مطهر

تلاوت در
محضر رهبر
شهید

رفاقت با
بچه‌های
مسجد

سحر نیکو عقیده وقتی با قرآن مأنوس می‌شوی، زندگی‌ات رنگ و بوی دیگری می‌گیرد. آرامشی را تجربه می‌کنی که شاید پیش از آن هیچ وقت لمس نکرده باشی؛ آرامشی که آرام آرام در جانت می‌نشیند و تو را از هیاهوی دنیا جدا می‌کند. این را وقتی می‌فهمم که پای صحبت‌های حسین پورکوییر می‌نشینم؛ قاری ۴۳ ساله و شناخته شده‌ای که بهترین لحظه‌های زندگی‌اش را وقت‌هایی می‌داند که روحش با آیات الهی گره می‌خورد.

عشق او به قرآن از سال‌های کودکی و در مسجد حضرت زهرا^(س) در محله آقامصطفی خمینی شکل گرفته است؛ همان محله‌ای که در آن بزرگ شده. روزهایی بود که مسجد فقط یک چهار دیواری بی‌سقف بود و او در تاریکی شب، صدای زمزمه قاری مسجد را گوش می‌داد و هم‌زمان به ستاره‌های آسمان خیره می‌شد.

آن شب‌ها، همان نواهای دل‌نشین و همان آسمان روشن پرستاره، مسیر زندگی‌اش را تغییر داد. سال‌ها بعد، او مؤذن و قاری حرم امام رضا^(ع) شد، در مجامع بین‌المللی قرآن مقام کسب کرد و سال ۱۳۹۸ نیز در مسابقات بین‌المللی تونس به عنوان منتخب برگزیده شد. سه بار هم در حسینیه امام خمینی^(ع) در تهران و در محضر رهبر شهید انقلاب قرآن تلاوت کرد؛ تجربه‌ای که از آن به عنوان یکی از ماندگارترین خاطرات زندگی‌اش یاد می‌کند. باین حال، پورکوییر، مهم‌ترین دستاورد زندگی‌اش را نه مقام‌ها و نه تلاوت‌های رسمی، بلکه مدیریت جلسه قرآن مجربان الرضا^(ع) می‌داند؛ جلسه‌ای که سال ۱۳۹۱ با حضور حدود هفتاد کودک و نوجوان علاقه‌مند به قرآن راه اندازی کرد و حالا در همان مسجد دوران کودکی‌اش برگزار می‌شود.

او می‌گوید نمی‌خواهد عالم بی‌عمل باشد و حالا تمام رسالتش را در این می‌بیند که این جریان و این عشق، میان نسل‌های بعدی ادامه پیدا کند. جلسه‌هایش هم شبیه کلاس‌های خشک و رسمی معمول نیست. بار و حیه شوخ، لحن صمیمی و طنازی همیشگی‌اش، فضایی ساخته است که بچه‌ها در آن خسته نمی‌شوند؛ جایی که قرآن برایشان فقط درس و تکرار نیست؛ بلکه بخشی از زندگی و حال خوبشان است.

قرار است گفت و گوی ما در مسجد حضرت زهرا^(س) در محله آقامصطفی خمینی انجام شود. چند دقیقه مانده به نماز به مسجد می‌رسم. بلافاصله بعد از نماز هم جلسه قرآن آغاز می‌شود. فضای مسجد آرام است. اما هر از گاهی صدای سلام و احوالپرسی سکوت آن را می‌شکند. هنوز گفت و گوی ما شروع نشده که یکی یکی اهالی محل از راه می‌رسند. هر کدام که او را می‌بینند، بالبخند و صمیمیت احوالش را می‌پرسند. میان همه، استقبال بچه‌ها از بقیه گرم‌تر است. بعضی از دور سلام می‌کنند و بعضی هم کنار او می‌ایستند تا چند دقیقه‌ای با مری‌شان هم صحبت شوند. پیدا است که او برای بچه‌ها فقط یک قاری قرآن نیست؛ رفاقتی میان او و بچه‌های مسجد شکل گرفته است که در همان برخورد‌های کوتاه هم می‌توان متوجه آن شد.

